

“

یک سنگ کوچک

وقتی رسیدیم
ما به خیابان
او ماند آنجا
آرام و خندان

خندید آن سنگ
تق تق صد داد
از خنده ی او
من هم شدم شاد

در کوچه دیدم
یک سنگ خوشگل
با پایم او را
هی دادمش قل



“

